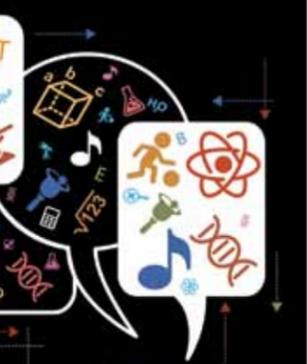


۱- پیشرفت یا توسعه علم (که گاهی هم با توسعه علمی اشتباه می‌شود) شرط اصلی توسعه اجتماعی، اقتصادی و تمدنی است و به همین جهت ما نیز در یکی- دو دهه اخیر به آن توجه کرده‌ایم. همه ما لزوم پیشرفت علم را پذیرفته‌ایم اما در معنی پیشرفت، اتفاق نظر نداریم و این اختلاف وقتی آشکار می‌شود که از ما درباره موازین و ملاک‌های پیشرفت علم بپرسند. البته همه کسانی که در کار مدیریت علم و پژوهش و توسعه مشغولند یا در این مسائل مهم پژوهش می‌کنند (اعم از اینکه درکی از قضیه داشته باشند یا از آن هیچ ندانند)، فهرستی از ملاک‌ها و شاخص‌ها برای تعیین درجه و میزان توسعه و پیشرفت علم را در نظر می‌گیرند اما وقتی می‌خواهند نتیجه‌گیری کنند، بیشترین توجه و اعتبار را به کمی‌ترین ملاک‌ها می‌دهند و حتی از میان ملاک‌های کمی آن را برمی‌گزینند که زودتر و آسان‌تر بتوان به آن دسترسی پیدا کرد.

۲- وقتی اصطلاح و تعبیر تولید علم بر زبان‌ها افتاد، من آن را مناسب و بجا ندیدم و وقتی نظرم را گفتم، تذکر دادند که اصطلاح اهمیت ندارد بویژه که متصدیان سیاست علم هم آن را پذیرفته‌اند و دائماً به کار می‌برند پس این مخالفت تو، مخالفت با درک همگانی از علم است. گفتم این همه را که می‌گویی، می‌دانم اما در فلسفه خوانده‌ام که تعابیر ایجاد و ابداع و خلق و جعل و انشا و صنع و تولید، مترادف نیستند و هر یک را به جای دیگری به کار نمی‌توان برد. مخاطب من طوری با گفته برخورد کرد که گویی من می‌خواهم مساله کنونی توسعه و پیشرفت علم را با فلسفه اسلامی و روح قرون وسطایی حل کنم. گفت تو به جای تولید علم هر اصطلاحی را که مناسب می‌دانی، بگو و بنویس. دیگران هم کار خودشان را می‌کنند. گفتم مهم

همین است که دیگران کار خودشان را می‌کنند و به ملاحظات انتقادی هیچ توجهی ندارند (اینکه هیچ مقاله اشتباه نشده است، انتقادی نشده، نشانه بدی برای تفکر است). گفت حالا خودمانیم، چه ضرر دارد که از تولید علم بگوییم؟ گفتم من از سود و زیان نمی‌گویم. وقتی از تولید علم می‌گویم و هم خود را بر تولید بیشتر علم متمرکز می‌کنم، بی‌تردید به بعضی نتایج و فواید می‌رسیم اما این امکان هم وجود دارد که پیشرفت علم را با تولید بیشتر مقاله اشتباه بگیریم. من با لفظ تولید علم مخالفتی ندارم. ترسم این است که تولید مقاله را تمام پیشرفت بدانیم و تمام هم خود را مصروف افزایش تعداد مقالات و پرداختن به شرایط صوری و ظاهری و تشریفاتی چاپ و انتشار آنها کنیم. پیشرفت علم با تولید علم یکی نیست. اگر لفظ تولید برای ما مسامحه بپذیریم، تولید در ضمن پیشرفت صورت می‌گیرد و معمولاً حاصل و نتیجه پیشرفت است. در راهی که می‌رویم نباید از نتیجه غافل باشیم اما اگر صرفاً نظر به نتیجه داشته باشیم، از راه می‌مانیم و به مقصد نمی‌رسیم.

۳- شاخص‌ها و ملاک‌های پیشرفت علم همه از نتایج پیشرفت علم انتزاع شده‌اند. در قرن نوزدهم علم بیشتر علم بود، به‌نوعی برای پیشرفت مطرح نبود و کسی هم از ملاک‌ها و شاخص‌های پیشرفت نمی‌گفت. وقتی علم پیشرفت کرد و جهان توسعه‌یافته ناگزیر به فکر برنامه‌ریزی توسعه افتاد و دانست و پذیرفت که باید در راه توسعه علم قدمی بردارد، باید شاخص‌هایی در نقشه راه قرار گیرد تا معلوم باشد رونده راه در کدام مرحله است پس این شاخص‌ها از گذشته تاریخ علم در غرب اخذ شده است، به‌عبارت دیگر علم در ابتدا با شاخص و برنامه‌ریزی پیشرفت نکرده است بلکه مردم و اقوامی که می‌خواهند راه رفته علم را بییامیند، می‌توانند و باید اگر به تاریخ علم رجوع نمی‌کنند لاقلاً وضع علم در جهان پیشرفته و آثار فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آن را در نظر آورند و ناگزیر پیشرفت علم را به مجموعه‌ای از نتایج غالباً صوری (که می‌تواند عنوان شاخص و ملاک به خود بگیرد) تحویل کنند. ظاهرترین وجه پیشرفت علم را در کتاب و مقاله و مدرسه و دانشگاه می‌توان دید. کشورها و ملت‌ها پیشرفته است، صاحب کتاب‌ها و مقالات علمی بیشتری است و پژوهشگر و استاد و دانشجو هم به اندازه کافی جدت و استقامت کشور اگر پیشرفت کرده است نه بدان جهت است



جستاری انتقادی پیرامون سیاستگذاری علمی کشور

شاخص‌های پیشرفت علم

■ رضا داوری اردکانی ■

دستورالعمل‌ها وجود ندارد و دانشگاهیان به سخن متصدیان علم کشور گوش نمی‌کنند و دولت‌ها نمی‌توانند دستورالعمل‌های محققان و پژوهندگان و کارشناسان را اجرا کنند، پس برنامه‌ریزی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ گفتم گاهی آدم‌های علمی هم اگر از هوش (IQ) کافی بهره‌مند باشند، حرف‌های درست می‌زنند و اشکال‌های موجه به سخن دیگران وارد می‌کنند. گفت اگر من که ۳۰ سال تحصیل و پژوهش کرده‌ام باشم، بگویند غیر علمی چیست؟ گفتم جای این بحث اینجا نیست. فقط اشاره می‌کنم عامی بودن عیب نیست.

به نظر من هر کس فهمش در حد فهم همگان است و سخنان همگانی را می‌پسندد، عامی است و البته اگر این عامی با فکر و نظر مخالف باشد و مخالفت کند، درس خواندنش بر درس نخواندن فضیلت ندارد. پژوهشگر و دانشمند اگر نمی‌خواهد او را عامی بخوانند بهتر است در حوزه تخصصی خود کار کند و در کاری که به او مربوط نیست، وارد نشود. یک مهندس وقتی مثلاً بی‌آنکه بهره‌ای از جامعه‌شناسی و پزشکی داشته باشد به این علوم می‌پردازد، عامی است و البته اگر به مهندسی مشغول باشد، در جای خاص خویش قرار دارد و در زمره خواص محسوب می‌شود. جنابعالی هم در رشته تخصص خود ممتازید اما چون درباره شرایط رشد و پیشرفت علم و توسعه اجتماعی- اقتصادی بصیرت و اطلاعی ندارید و تأملی نکرده‌اید، بهتر است در این باره اظهارنظر نکنید و بپیداست اگر اظهارنظر کنید، نظر شما با نظر یک آدم عامی تفاوتی ندارد و در این مورد شما هم عامی هستید. از این سخن تلخ آزرده شد. در مقام مذر خواهی گفتم:

مسکین چه کند حظل اگر تلخ نگوید؟

پرورده این باغ، نه پرورده خویشم
۵- گفتم من ۴۰ سال است در این باب حرف‌هایی دارم که به آن گوش نمی‌دهند و چگونه گوش بدهند. من هم از آن تعداد افرادی می‌حاصل می‌شوم. ۲ آزرده‌خاطر باید به سخن یکدیگر گوش بدهند پس گوش کن ببین که من از آرای همگانی درباره علم و سیاست‌های سطحی آموزش و پژوهش را نفی و انکار نمی‌کنم. من هم نوشتن و چاپ کردن مقاله و افزایش بودجه آموزش و پژوهش را ضروری می‌دانم و همکاری‌های علمی منطقه‌ای و جهانی را مثل همه دانشگاهیان غنیمت می‌شمарم اما درباره شاخص‌ها و ملاک‌های پیشرفت علم و هر مقامی داد تا آن را اجرا کند. گفت اگر این

تاملات

و… شرط لازم پیشرفت علم است اما اینها همیشه کافی نیست. اگر جوشش از درون نباشد، حداکثر یک جامعه شبیه به جامعه علم دیدم می‌آید. سرمایه علمی و وجود دانشمندان و دانشگاه‌ها و مراکز علمی و انتشار کتب و مقالات و تخصیص بودجه کافی برای پژوهش و همکاری‌های علمی بین‌المللی از نتایج بسط و پیشرفت علم است. اینها مظاهر علم است و با علم به وجود می‌آید نه اینکه به صرف کوشش در تحقق این آثار و مظاهر، توسعه علم صورت گیرد. علم مثل فکر که سیر به مبادی و اصول و از آنجا به مراد و نتیجه است، باید مبانی استوار داشته باشد و از مبانی و مبادی فکری و اخلاقی و مادی به نتایج و آثار برسد. مظاهر و آثار را بی‌اهمیت ندانیم اما آثار و مظاهر باید باطن داشته باشد تا پایدار شود.

۷- دوست مخاطب، دیگر به چشم حیرت به من نگاه نمی‌کرد اما پیدا بود گوش شنیدن سخن مرا ندارد چنانکه گفت به فرض اینکه سخنان تو درست باشند، چون متضمن هیچ دستورالعملی نیست، مشکلی را نمی‌گشاید و شاید مایه یأس و حرمان شود. ما راهی جز توسعه مراکز علمی و افزایش بودجه پژوهش و چاپ و انتشار هر چه بیشتر مقاله و کتاب نداریم. گفتم سخن من منافاتی با توسعه مراکز علمی و کوشش در نوشتن و انتشار مقالات ندارد پس این راه‌ها را بی‌میاییم اما بدانیم علاوه بر این راه‌ا، راه‌های دیگری هم می‌توان و باید گشود اما درباره یأس و بدبینی توجه باید کرد که ما در مدتی قریب به ۱۰۰ سال گمان کردیم علم را مانند کالا می‌خریم و صاحب آن می‌شویم. در دهه‌های اخیر هم بر طرح مکانیکی برنامه پیشرفت علم اصرار ورزیدیم. نگران باشیم که مبادا شکست این برنامه‌ها موجب یأس شود.

اتفاقاً سخن من راهگشا و امیدبخش است. من که نمی‌گویم مدرسه و دانشگاه نسازیم و مقاله ننویسیم بلکه می‌گویم در مدرسه درسی بخوانیم که جای آن در جامعه و زندگی ما خالی است و فرزندان‌مان را به وجد می‌آورد و مقاله‌ای ننویسیم که فایده‌اش هم به کشور و هم به جهان علم برسد اگر نه مقاله نوشتن (برای نوشتن) و پژوهش کردن بدون برنامه، نشانه بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی به علم و تقلید نسنجیده از دیگران است. گفت تقلید کارهای دیگران کاره‌ای نیست عیبی دارد؟ گفتم کسی که خوب و خوبی را تشخیص می‌دهد، دیگر مقلد نیست. اتفاقاً کوشش من هم این است که ببینیم علم و ادبیم خوب چیست و راه درست کدام است. اگر ۲ کلمه‌ای که من می‌گویم به طرح توسعه کمی نمی‌آید بلکه طرح و سیاست به نتیجه می‌رسد. این ۲ کلمه یکی حکمت جاویدان تقریباً از یاد رفته است که حاصل اصرار در مرادجویی را بی‌مرادی می‌داند.

جمله بی‌مرادی‌ات از طلب مراد توست

ورنه همه مرادها همچو نثار آیدت
در سیستم علم هم به صرف نتایج، آن هم نتایج صوری اکتفا نباید کرد بلکه به ورود علم در نظم زندگی باید اندیشید. کلمه دوم درک مقام و جایگاه علم و ترتیب اهم و مهم در پژوهش‌هاست. آیا اینها را غیرعملی می‌دانید؟ اگر چنین است، دیگر امید چه جایی دارد؟ اگر می‌گویید تعلق خاطر به علم رسیدنی و به دست آوردنی نیست و نیازمان به علم را هم نمی‌توانیم بشناسیم، پس علم را رها کنیم. گفت نه! چنین نمی‌گویم اما اجرای کارهای آسان‌تر را موکول به کار دشوار نکنیم. گفتم درست می‌گویید به شرط اینکه سخن‌تان پوششگی برای اکتفا به کارهای آسان و فراموش کردن کارهای عمده نباشد. اتفاقاً آنچه گفتم برای مردمی که طالب علمند، دشوار است. کافی است پژوهشگر مسأله‌ای داشته باشد تا مطالب علم شود. اگر در سال‌های اخیر در پزشکی و بیوتکنولوژی و نانوتکنولوژی پژوهش‌های درخور و قابل اعتنا شده است، صرفاً بر اثر طرح درست مسأله بوده است. علم با پرسش و طلب جان می‌گیرد و پیش می‌رود. شاخص عمده و اساسی پیشرفت علم هم همین پرسش داشتن و طلب کردن است.

آب کج جو خشنگی آرزو به دست

تا بجوشد آب از بالا و پست

■ ■ ■

ایران، اقتصاد بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داد و توانز قوا در خاورمیانه و روابط شوروی و آمریکا را بر هم زد.

و چهارم اینکه باید اقدامات دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی‌مان را هماهنگ کنیم. اختلافات هابیز و سولیوان نشان‌دهنده زلزله در اراده واشنگتن بود. حتی جایی که هدف واحدی وجود ندارد، دولت باید دارای اصول اساسی‌ای باشد که بتواند اقدامات را هماهنگ کند. چنین معضلی وجود دارد و باید از بین برود والا در چنین شرایطی بهترین طرح‌ها محکوم به شکست است. امیدواریم آمریکا با درسی که از تجربه ایران گرفت، راهکار خردمندانه‌تری برای حل بحران‌های آینده پیدا کند.

توضیح: الکساندر هیگ، وزیر خارجه اسبق آمریکا (دولت رونالد ریگان) بود که در اسفند سال ۱۳۸۸ در ۸۵ سالگی درگذشت.

منبع: مقدمه کتاب ماموریت به تهران نوشته رابرت هایزر، به قلم: الکساندر هیگ مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چپاول فرهنگی در عصر رضاخان



علاوه بر ددمنشی‌های رضاخان، در طول دوره حکومت او ایران دستخوش انحطاط، ویرانی و چپاول فرهنگی گسترده‌ای نیز شد. لطمات جبران‌ناپذیری به میراث معماری ایران وارد شد. «سی‌وَن‌اچ انگرت» کارلار آمریکلا گزارش داده است نزدیک به ۳۰ هزار بنای قدیمی در تهران به دستور شخص رضاشاه تخریب و ساختمان‌های جدیدی به جای آنها ساخته شد. تخریب بی‌دلیل و جنایتکارانه میراث فرهنگی با نام تجدد و ترقی صورت می‌گرفت. انگرت با آندوه فراوان قلع‌وقمع بی‌رحمانه در ختان با شکوه و چند صد ساله را به پهنه ساخت بلوارهای عریض به سبک اروپایی، گزارش کرده است. اسناد وزارت خارجه آمریکا و گزارش‌های «میلیسبو» شرحی مستنداز نحوه تاراج جواهرات سلطنتی ایران را به‌دست رضاشاه نیز ارائه می‌دهد و درمی‌یابیم سال ۱۹۳۷ مقاری از جواهرات سلطنتی که رضاشاه «علاقه خاصی» به آنها داشت، از جواهرات دیگر جدا گذاشته شدند.او سال ۱۹۴۱، هنگام ترک کشور آنها را نیز با خودبرد. با توجه به حرص و طمع رضاشاه، غارت جواهرات سلطنتی چندان تعجب‌آور نبود. گزارش‌های وزارت خارجه آمریکا به‌طور مستند نشان می‌دهد مقادیر زیادی از اشیای عتیقه و آثار باستانی ایران بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ از کشور خارج شد. این همان دوره‌ای است که موزه‌های اروپا و آمریکا بیشتر آثار باستانی متعلق به ایران را به دست آوردند.نه فقط ثروت نفتی ایران که میراث فرهنگی آن به طرز سازمان‌یافته غارت یا ویران شد و در این میان دانشگاه‌های «پنسیلوانیا» و «شیکاگو» از مجرمان اصلی بودند. این مصیبت عظمی چگونه بر سر ایران نازل شد؟ خیلی ساده می‌توان بی‌سودی رضاشاه (که دیپلمات‌های آمریکایی گاه بلندنظرانه آن را کمبودهای فرهنگی می‌نامیدند) یا مددشنی و حرص و طمع او را علت اصلی این مصیبات دانست (میلیسبو می‌نویسد «دانشلی و طمع بخشی از خلق و خوی او بود») ولی مسؤولیت واقعی این مصائب بر عهده انگلیسی‌هاست. چنانکه هارت می‌نویسد، وقتی «فرزند بی‌سواد یک پدر به همان اندازه بی‌سواد» دیکتاتور نظامی بی‌رحم ایران می‌شود، دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟ انگلیسی‌ها به منظور غارت نفت ایران و هدایت «توسعه اقتصادی ایران در راستای منافع خود» هیچ نگرانی‌ای از بابت ویران شدن ایران و تمدنش نداشتند. آشکارا تنها مسأله‌ای که برای انگلیسی‌ها اهمیت داشت، ادامه دسترسی به نفت ارزان ایران بود.

منبع: رضاشاه و بریتانیا، دکتر محمدقلی مجد

بی‌کفایتی محمدرضاشاه

در ارزیابی اوضاع سیاسی جهان



عدم درک محمدرضاشاه از واقعیت‌ها و بی‌کفایتی او در ارزیابی اوضاع را بخوبی می‌توان از آنچه به صدراعظم آلمان غربی گفته بود، دریافت. نوامبر ۱۹۷۵ «هلموت اشمیت» صدراعظم آلمان فدرال برای مذاکره با شاه به ایران سفر کرد. متده‌ا بعد از آن، یکی از رایزن‌های سفارت آلمان در تهران- که در جریان گفت‌وگوهای هلموت اشمیت و شاه حضور داشت- به من گفت: «شاه ضمن صحبت‌هایش، به صدراعظم هشدار داد عن‌قریب آلمان غربی سقوط خواهد کرد و مدعی شد علت سقوط هم چیزی نیست جز بی‌ثباتی جامعه آلمان آینده خنربازکی است». اگرچه ممکن است اینطور فرض کنیم که شاه در صحبتش با صدراعظم آلمان فی‌الواقع آینده حکومت خود را پیش‌بینی کرده بود، ولی از شوخی گذشته، با توجه به اقدام شاه در خرید ۲۵ درصد سهام مجتمع فولاد «کروپ» آلمان در همان زمان، به این حقیقت بی‌می‌توانیم که ذهن وی تا چه حد آکنده از اندیشه‌های بی‌پایه بود، و چگونه در حالی که شخصاً سقوط اقتصادی آلمان را پیش‌بینی می‌کرد، در آن کشور دست به چنان سرمایه‌گذاری عظیمی زد! رفتار متناقض شاه با کشورهای غربی را واقعاً نمی‌شد به هیچ ترتیبی توجیه کرد. او از یک طرف خود را نزدیک‌ترین دوست غرب در منطقه خاورمیانه می‌دانست و از طرف دیگر- بویژه در مصاحبه‌هایش با خبرنگاران خارجی- به دولت‌های غربی تشر می‌زد و سقوط آنها را پیش‌بینی می‌کرد ولی توجه به سخن بی‌منطقش به هلموت اشمیت، حداقل این حقیقت را آشکار می‌کند که شاه نمونه‌بارزی بود از یک فرد بی‌کفایت در قضاوت‌های سیاسی.

منبع: مینو صمیمی، پشت پرده دربار، انتشارات اطلاعات